



سال ۵۲ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۵ - پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۲۳۷ - ۲۵۶	HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۱۲	شاپا الکترونیکی ۴۱۷۱-۲۵۳۸	
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۳	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۷/۰۸	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۳
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/epk.2021.44096.0	

تأثیر گفتمان‌های ارسطو، خواجه نصیرالدین طوسی، و ملاصدرا در نابرابری‌های جنسیتی

مهرانگیز نعمتی

دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه غرب دانشگاه فردوسی مشهد

Email: mehresa1397n@gmail.com

چکیده

تأثیر زبان و گفتمان در ایجاد نابرابری‌های جنسیتی موضوعی قابل توجه و کنکاش است که لازم است بیش از پیش بدان پرداخته شود. در این میان نقش اندیشمندان قطعاً تأثیرگذارتر و بسا حساس‌تر است؛ چرا که عملاً فرهنگ، آداب و رسوم و قوانین با الهام از همین اندیشه‌ها شکل می‌گیرد، گسترش می‌یابد و پایدار می‌شود. پس لازم است با بررسی مداوم اندیشه‌ها و قرار دادن آنها در بوته‌ی نقد به پالایش آنها همت گماشت. روش‌های تحلیل انتقادی گفتمان در این راستا ابزارهایی مؤثر و کارگشایند که در به‌دست آوردن تحلیلی علمی از این متون پژوهشگر را یاری می‌کنند. این مقاله در نظر دارد با نقد و تحلیل اندیشه‌های ارسطو، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا در مورد زنان، به بیان این نکته بپردازد که زبان ما و نوع گفتمانی که به‌کار می‌بریم در ایجاد تغییرات در جهان و شکل‌یابی هویت افراد تأثیرگذار است؛ گفتمانی که در سخنان برخی از فیلسوفان ظهور یافته و پایه‌گذار بسیاری از نابرابری‌های جنسیتی موجود در جهان شده است.

کلیدواژه‌ها: زبان، نابرابری جنسیتی، گفتمان، ارسطو، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا.



The Impact of the Discourses of Aristotle, Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī, and Mullā Ṣadrā on Gender Inequalities

Mehrangiz Nemati

M.A. in Philosophy, Ferdowsi University of Mashhad

Email: mehrsa1397n@gmail.com

Abstract

The influence of language and discourse in creating gender inequalities is a significant issue that needs to be considered all the more. Here, the role of thinkers is certainly more influential and perhaps more sensitive. Because in practice, culture, customs and laws are formed, expanded and sustained by inspiring from their ideas. Therefore, it is necessary to refine the ideas by constantly examining them and exposing them to criticism. In this regard, critical discourse analysis methods are effective and practical tools that can help the researcher to obtain a scientific analysis of these texts. By critiquing and analyzing the ideas of Aristotle, Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī, and Mullā Ṣadrā about women, this article intends to state that our language and the kind of discourse we use are effective in changing the world and shaping the identity of individuals, a discourse that has emerged in the words of some philosophers and has led to many of the gender inequalities in the world.

Keywords: Language, Gender Inequality, Discourse, Aristotle, Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī, Mullā Ṣadrā

مقدمه

این پژوهش درصدد بیان این مطلب است که زبان بر نابرابری‌های جنسیتی تأثیرگذار است و به خصوص به نقش نظرات فیلسوفانی اشاره خواهد شد که اندیشه و ردپای نظریه‌های آنها در حوزه‌ی فرهنگ و اخلاق هویداست. در این مقاله به‌طور خاص به نظریه‌های ارسطو، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا در مورد زنان اشاره خواهد شد. همچنین با استفاده از نظریه‌های تحلیل گفتمان نورمن فرکلاف،^۱ نظریه‌های ارنستو لاکلا^۲ و شنتال موف^۳ به تحلیل گفتمان‌های موجود در این متون پرداخته خواهد شد تا بررسی شود که گفتمان تحت تأثیر جنسیت چه سازوکاری را پی می‌گیرد و چگونه باعث نابرابری‌های جنسیتی می‌شود.

روش تحلیل گفتمان یکی از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی محسوب می‌شود و نورمن فرکلاف یکی از منسجم‌ترین، جامع‌ترین و پرطرفدارترین نظریه‌ها در تحلیل انتقادی گفتمان است. ارنستو لاکلا و شنتال موف نیز با به‌کارگیری نظریه‌های سوسور،^۴ دریدا،^۵ بارت،^۶ لکان،^۷ گرامشی،^۸ و آلتوسر،^۹ نظریه‌ی کارآمدی را شکل دادند که انسجام فوق‌العاده‌ای دارد. مطلب قابل ذکر این است که هر دو نظریه به اصل سازنده‌گرایی اجتماعی پایبندند؛ اصلی که معتقد است شیوه‌ی گفتار ما نقشی فعال در ایجاد و تغییر جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و نیز هویت و روابط اجتماعی مان دارند و این همان نکته قابل توجهی است که این پژوهش درصدد بیان آن است. ذکر مفصل مبانی این نظریه‌ها در این مقاله‌ی مختصر امکان‌پذیر نیست؛ به همین دلیل به‌طور خلاصه مبانی اصلی این نظریه‌ها بیان خواهد شد. نظریه فرکلاف و دیگر نظریه‌های تحلیل گفتمان انتقادی بر چند ویژگی مبتنی است، یکی این‌که فرایندها و ساختار اجتماعی و فرهنگی تا حدودی خصلت زبانی - گفتمانی دارند. کردار گفتمانی^{۱۰} که متون را آن‌ها تولید (خلق) و مصرف (دریافت و تفسیر) می‌کنند - نوعی عمل اجتماعی مهم به‌شمار می‌آیند که به ساختن جهان اجتماعی که حاوی هویت‌های اجتماعی و روابط اجتماعی نیز هست کمک می‌کنند. بخشی از بازتولید اجتماعی و فرهنگی و تغییر از طریق اعمال گفتمانی در زندگی روزمره (فرایند تولید و مصرف متن) محقق می‌شوند. دیگر این‌که گفتمان هم سازنده است و هم ساخته شده، گفتمان صرفاً به شکل‌گیری و تغییر شکل ساختارهای اجتماعی کمک

1. N. Fairclough

2. E. Laclau

3. C. Mouffe

4. F. D. Saussure

5. J. Derrida

6. R. Barthes

7. J. Lacan

8. A. Gramsci

9. L. P. Althusser

10. Discursive practices

نمی‌کند؛ بلکه آن‌ها را بازتاب هم می‌دهد. همچنین گفتمان کارکردی ایدئولوژیک دارد.^۱

ادعای تحلیل انتقادی گفتمان این است که کردارهای گفتمانی در خلق و بازتولید روابط نابرابر قدرت میان گروه‌های اجتماعی مثلاً میان طبقات اجتماعی، زنان و مردان، اقلیت‌های بومی و اکثریت نقش دارد. این تأثیرات به مثابه تأثیرات ایدئولوژیک پنداشته می‌شود. توجه این رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی به نقد روشنگر^۲ و آگاهی زبانی انتقادی^۳ برای دستیابی به این منظور است که نقش کردار گفتمانی در حفظ و بقاء مناسبات قدرت نابرابر را آشکار کند؛ تا از این طریق نتیجه این تحلیل‌ها را برای تغییرات رادیکال به خدمت بگیرد. مطلبی که فرکلاف آن را تحت عنوان حمایت از گروه‌های اجتماعی ستم‌دیده می‌نامد (یورگنسن، ۱۳۸۹، ۱۱۵-۱۱۰). در هر تحلیلی دو بُعد از گفتمان از اهمیت محوری برخوردارند: رخداد ارتباطی^۴ و نظم گفتمانی.^۵

به طور خلاصه تحلیل رخدادهای ارتباطی شامل موارد زیر است: تحلیل گفتمان و ژانرهایی که در تولید و مصرف متن مفصل‌بندی شده‌اند (سطح کردار گفتمانی^۱)؛ تحلیل ساختار زبانی (سطح متن)؛ ملاحظات مربوط به این که کردار گفتمانی نظم موجود را بازتولید و یا به عکس، ساختاربندی مجدد می‌کند و ملاحظات مربوط به پیامدهایی که این امر برای عمل اجتماعی گسترده‌تر به همراه دارد (سطح عمل اجتماعی). نظم گفتمانی نیز عبارت است از ترکیب‌بندی تمامی گونه‌های گفتمانی^۶ به کار گرفته‌شده در یک نهاد یا میدان اجتماعی. گونه‌های گفتمانی نیز خود متشکل از گفتمان‌ها و ژانرها هستند (همان، ۱۲۳-۱۱۹). فرکلاف می‌گوید: من تحلیل متن را شامل دو گونه تحلیل می‌دانم که مکمل یکدیگرند؛ تحلیل زبان‌شناختی و تحلیل بینامتنی. تحلیل زبان‌شناختی نشان می‌دهد که چگونه متون از نظام‌های زبانی (در معنای وسیع کلمه) به نحو گزینش‌گرایانه بهره می‌گیرند، حال آن‌که تحلیل بینامتنی^۷ نشان می‌دهد که متون چگونه از نظم‌های گفتمان به نحوی گزینش‌گرایانه استفاده می‌کنند. یعنی ترکیب خاصی از روش‌های قراردادی‌شده (نظیر ژانرهای ادبی،

۱. چند نمونه که نشان می‌دهد زبان در سطوح مختلف حامل ایدئولوژی است، ۱- ایدئولوژی در سطوح مختلف سبک و کلام (نظام‌های آوایی، واژگانی، نحوی و بلاغی) نمود می‌یابد. ساختارها و رخدادهای کلامی اساساً ماهیت گفتمانی و ایدئولوژیک دارند و به طور غیر مستقیم ساختارهای سیاسی و اقتصادی، مناسبات بازار، روابط جنسی، مناسبات دولت و نهادهای اجتماعی مانند آموزش و پرورش و... را در خود جای می‌دهند (فرکلاف، ۱۳۸۷، ۹۶). ۲- کوچک کردن و به حاشیه راندن رقیب با کمک استعاره‌ها و تشبیه‌های زننده در زبان ایدئولوژی مرسوم است (وون دایک، تیوس ادریانوس، مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی، گروه مترجمان. پیروز ایزدی و [دیگران]، ۴۴۹). ۳- ایدئولوژی‌ها در متن به دو صورت صریح و ضمنی بازتاب می‌یابند. متن‌هایی که در آنها ایدئولوژی با صراحت و شفافیت بازتاب یافته از نوع متن‌های گفتمانی‌اند که به طور مستقیم، نشانه‌ها و محتوای ایدئولوژیک را بیان می‌کنند. این متن‌ها متعلق به یک جامعه گفتمانی یا جامعه تفسیری خاص هستند.

2. explanatory critique

3. critical language awareness

4. the communicative event

5. discursive order

6. discursive practice

7. discourse types

8. intertextual analysis

هنری، گفتمان‌ها، روایت‌ها و غیره) که در شرایط خاص اجتماعی در دسترس تولیدکنندگان و مفسران متون قرار دارد (۱۳۸۷، ۱۲۲).

با تحلیل دقیق ویژگی‌های زبانی یک متن از طریق به‌کارگیری ابزارهایی خاص می‌توان نشان داد که گفتمان‌ها چگونه به طریق متنی فعال می‌شوند و به یک تفسیر خاص می‌رسند و آن را تقویت و تحکیم می‌کنند. فرکلاف ابزارهای متعددی را برای تحلیل متن پیشنهاد می‌کند. برخی ابزارهای زبان‌شناختی عبارتند از: ۱) کنترل تعامل - رابطه میان گویندگان، از جمله این مسئله که چه کسی موضوع گفتگو را تعیین می‌کند؛ ۲) ویژگی‌ها^۱ - هویت‌ها چگونه به وسیله زبان و جنبه‌هایی از بدن برساخته می‌شوند؛ ۳) استعاره‌ها؛ ۴) طرز بیان؛ ۵) گرامر.

تمامی این‌ها شناختی از نحوه مواجهه متن با وقایع و روابط اجتماعی و در نتیجه نحوه برساختن روایت‌های خاص از واقعیت، هویت‌های اجتماعی و روابط اجتماعی عرضه می‌کنند. پس از تحلیل متن به مثابه کردار گفتمانی نوبت به آن می‌رسد که توجه خود را معطوف عمل اجتماعی نمایم. برای این کار باید به بررسی رابطه میان کردار گفتمانی و نظم گفتمانی‌اش پردازیم. این‌که این کردار گفتمانی به چه نوع شبکه‌ای از گفتمان تعلق دارد؟ گفتمان‌ها به چه شکل میان متن‌ها توزیع شده‌اند؟ مطلب دیگر این‌که هدف فعالان عرصه تحلیل گفتمان از این کار ترسیم شکل ساختارها و روابط فرهنگی و اجتماعی است که تا حدودی غیرگفتمانی‌اند و بستر گسترده‌تری را تشکیل می‌دهند که کردار گفتمانی در آن قرار دارد. در تحلیل رابطه میان عمل گفتمانی و عمل اجتماعی گسترده‌تر است که مطالعه به نتیجه‌گیری پایانی خود می‌رسد. در این جاست که به پرسش‌های مربوط به تغییر و پیامدهای ایدئولوژیک پاسخ داده می‌شود. سؤالاتی از قبیل این‌که آیا کردار گفتمانی مورد بررسی نظم گفتمانی را بازتولید و به این ترتیب به حفظ وضع موجود عمل اجتماعی کمک می‌کند؟ پیامدهای ایدئولوژیکی، سیاسی و اجتماعی کردار گفتمانی مورد بررسی کدام‌اند؟ آیا کردارگفتمانی روابط نابرابر قدرت در جامعه را پنهان و تقویت می‌کند، یا با بازنمایی واقعیت و روابط اجتماعی به صورت نو، مناسبات قدرت را به چالش می‌کشد (پورگنسن، ۱۵۰-۱۴۳).

اما نظریه گفتمان لاکلا و موف بر آن است تا از همه امور اجتماعی برداشتی گفتمانی ارائه دهد. در واقع در این نظریه امور اجتماعی به مثابه ساخت‌های گفتمانی قابل فهم‌اند (سلطانی، ۱۳۸۴، ۷۰). بر اساس این نظریه کل حوزه اجتماعی، شبکه‌ای از فرایندها به شمار می‌آیند که معنا درون آن خلق می‌شود. لاکلا و موف نظریه خود در مورد معنا را با توجه به این نظریه ساختارگرایی ساختند که زبان را می‌توان در قالب استعاره تور ماهیگیری نشان داد. تمامی نشانه‌های زبانی را می‌توان گره‌هایی که بر این تور زده شده است تلقی کرد،

1. Ethos

2. Wording

آنها معنایشان را از تفاوتشان با یکدیگر اخذ می‌کنند، یعنی از قرار گرفتن در جایگاه خاصی در این شبکه. هر نشانه رابطه ثابتی با سایر نشانه‌ها دارد، درست همان‌طور که وقتی تور ماهیگیری را می‌کشیم [گره‌ها همان ترتیب و نسبت سابق را حفظ می‌کنند]. تحلیل گفتمان دقیقاً از این طریق قصد دارد نشان دهد که از طریق کدام فرایند تلاش می‌کنیم تا معنای نشانه‌ها را تثبیت کنیم و کدام فرایند موجب می‌شود که برخی از موارد تثبیت معنا به چنان امر معمولی بدل شوند که آنها را پدیده‌ای طبیعی به شمار آوریم. مفاهیم نظری این مدل از تحلیل گفتمان عبارتند از: مفصل‌بندی، گفتمان، بُعد و عنصر.

مفصل‌بندی^۱ عبارت است از هر گونه عملی که رابطه‌ای را میان مؤلفه‌ها تثبیت می‌کند؛ به نحوی که هویتشان در نتیجه عمل مفصل‌بندی دستخوش تغییر شود. آن کلیت ساختاریافته ناشی از عمل مفصل‌بندی را گفتمان نام می‌نهند. مواضع مبتنی بر تفاوت^۲ را تا زمانی که در قالب یک گفتمان مفصل‌بندی شده باشد بُعد^۳ می‌نامند و در مقابل، هر تفاوتی را که به شکل گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشد را عنصر^۴ گویند. در واقع عنصرها نشانه‌هایی‌اند که معنایشان هنوز تثبیت نشده است؛ یعنی نشانه‌هایی که بالقوه معانی متعددی دارند (برای مثال چند معنایی^۵‌اند).

تمامی نشانه‌های یک گفتمان بُعد هستند. آنها همانند تورهای ماهیگیری‌اند و معنایشان بر اساس "مواضع مبتنی بر تفاوتشان" تثبیت شده است. برای مثال در گفتمان پزشکی "بدن"، "بیماری" و "معالجه" به شکل خاصی بازنمایی شده‌اند. کلیه پژوهش‌های پزشکی تلاشی هستند برای تقسیم‌بندی بدن، بیماری و معالجه به اجزاء مختلف و توصیف روابط میان این اجزاء. بدین ترتیب گفتمان پزشکی شبکه‌ای از معنای به هم مرتبط را حول قلمرو بدن و بیماری به وجود می‌آورد. به این معنا می‌توانیم از یک گفتمان صحبت کنیم. یک گفتمان از طریق تثبیت نسبی معنا حول گره‌گاه‌های خاصی شکل می‌گیرد. گره‌گاه^۶ نشانه ممتازی است که سایر نشانه‌ها حول آن منظم می‌شوند و سایر نشانه‌ها معنایشان را از رابطه‌شان با گره‌گاه اخذ می‌کنند. برای مثال در گفتمان پزشکی "بدن" گره‌گاهی است که معانی بسیار دیگری حول آن شکل می‌گیرند؛ نشانه‌هایی از قبیل "علائم بیماری" و "جمع‌جمه" معنای خود را از داشتن رابطه‌ای خاص با بیماری به دست می‌آورند.

هرگز نمی‌توان گفتمان را چنان کامل تثبیت کرد که به دلیل تکثر معنایی در میان گفتمان تضعیف نشود یا تغییر نکند. گره‌گاه‌ها که پیش‌تر از آن آورده شد به خودی خود محتوایی ندارند مگر آن که وارد یک گفتمان خاص شود. در حقیقت، نظریه گفتمان آن عنصرهایی را که به روی انتصاب معانی گوناگون بازند دال‌های

-
1. Articulation
 2. Different positions
 3. Moment
 4. Element
 5. Polysemic
 6. Nodal points

سیال^۱ می‌نامد. دال‌های سیال نشانه‌هایی‌اند که گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند به روش خودشان به آنها معنا ببخشند. مفصل‌بندی‌های خاص از طریق تثبیت کردن معنا به شیوه‌ای خاص گفتمان‌های موجود را بازتولید کرده یا به چالش می‌کشند. به این ترتیب می‌توان گفت گفتمان نوعی تثبیت کردن معناست در شبکه‌ای از روابط (یورگنسن، ۶۱-۵۴).

در نظریه گفتمان لاکلا و موف تمامی پدیده‌های اجتماعی تابع همان اصلی‌اند که زبان تابع آنهاست. درست همان‌طور که نشانه‌ها در زبان بر اساس رابطه‌شان تعریف می‌شوند و در نتیجه معنایشان را از تفاوت با یکدیگر کسب می‌کنند، کنش‌های اجتماعی نیز معنایشان را از رابطه‌شان با دیگر کنش‌ها به دست می‌آورند، اما همواره این خطر وجود دارد که این نشانه‌های زبانی در یک مفصل‌بندی جدید بلغزند. ما نیز همواره تلاش می‌کنیم تا معنای سایر اعمال را تثبیت کنیم؛ تلاشی که هرگز قرین توفیق کامل نیست. بدین ترتیب تمام کردارهای اجتماعی را می‌توان مفصل‌بندی به شمار آورد (Laclau and Mouff, ۱۹۸۵: ۱۱۳). مفاهیم مهمی که لاکلا و موف از آنها به منزله ابزارهای تحلیل تجربی استفاده می‌کنند عبارتند از: گره‌گاه‌ها، دال‌های اصلی و افسانه‌ها که می‌توان مجموعه آنها را دال‌های کلیدی در سازماندهی گفتمان نامید؛ مفهوم زنجیرهای هم‌ارزی^۲ که به معنا بخشیدن به دال‌های کلیدی اشاره دارد؛ مفاهیم مربوط به هویت و مفاهیم مربوط به تحلیل کشمکش‌ها مانند دال‌های سیال و غیره (یورگنسن، ۹۳). اصطلاح سوژه نیز در این نظریه دارای اهمیت است که در متن بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژه‌شناسی

الف) گفتمان^۳

گفتمان فضایی است که افراد در دل آنها قادر به ادراک و شناخت جهان پیرامون خود می‌شوند (سلطانی، ۱۰۴). گفتمان‌ها شیوه‌های گفتن، اندیشیدن و یا وانمود کردن یک سوژه و یا یک موضوع خاص‌اند و دانش معنابخش را در مورد سوژه خلق می‌کنند. این دانش بر رفتار اجتماعی تأثیر گذاشته و از این نظر دارای تأثیر و پیامدهای واقعی است. گفتمان‌ها همیشه در چارچوب روابط قدرت عمل کرده و بخشی از گردش قدرت‌اند. مسئله درستی و نادرستی گفتمان در مقایسه با تأثیرگذاری علمی آن، از اهمیت کمتری برخوردار است. اگر گفتان مؤثر بود یعنی روابط قدرت را سازماندهی و تنظیم کرد به آن رژیم حقیقت می‌گویند. فوکو اعتقاد دارد روابط قدرت و دانش، بدن‌ها را محاصره می‌کنند و با تبدیل آنها به موضوعات دانش، آنها را مطیع و منقاد می‌سازند (دریغوس، ۱۳۷۶ مقدمه مترجم، ۲۴).

1. Floating signifiers

2. Chains of equivalence

3. Discourse

صورت‌بندی‌های ایدئولوژیک-گفتمانی بنا به میزان سلطه‌شان مرتب شده‌اند. معمولاً می‌توان در نهاد‌های اجتماعی یک صورت‌بندی ایدئولوژیک-گفتمانی "مسلط" و یک یا چند صورت‌بندی ایدئولوژیک-گفتمانی "تحت سلطه" تشخیص داد. هنگامی که سلطه‌ی یک صورت‌بندی ایدئولوژیک-گفتمانی در زمینه تمام مقاصد و اهدافش با چالش روبه‌رو نشود (یعنی وقتی که چالش‌های مختلف تهدیدی به حساب نیایند) هنجارهای صورت‌بندی ایدئولوژیک-گفتمانی به اوج طبیعی‌شدگی و ابهام می‌رسند و امکان دارند به عنوان هنجارهای آن نهاد در نظر گرفته شوند. طبیعی‌شدگی، بازنمودهای ایدئولوژیک خاص را به صورت عقل سلیم درمی‌آورد و بدین وسیله آنها را غیر شفاف می‌کند، یعنی دیگر به‌عنوان ایدئولوژی به آنها نگاه نمی‌شود (فرکلاف، ۱۳۸۷، ۵۰-۴۸). همان‌طور که آلتوسر خاطر نشان می‌کند، ایدئولوژی با پنهان‌کردن ماهیت ایدئولوژیک خود عمل می‌کند و به امری طبیعی، خودکار - و در اصطلاح گرامشی به "عقل سلیم" تبدیل می‌شود (همان، ۱۱۲). در واقع هم معانی و واژگان و هم پیش‌فرض‌ها، اشاره‌های ضمنی، استعاره‌ها و انسجام که همگی جنبه‌هایی از معنا هستند، ممکن است دارای بار ایدئولوژیک شوند (همان، ۹۸).

اساس این دو نظریه بر اصل سازنده‌گرایی اجتماعی است که معتقد است شیوه‌گفتار ما نقشی فعال در خلق و تغییر جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و هویت و روابط اجتماعی‌مان دارد و این‌که دانش ما درباری جهان حقیقی عینی نیست و محصول گفتمان است. همچنین انسان‌ها موجوداتی تاریخ‌مندند و شیوه فهم آنها مشروط به شرایط بیرونی و تاریخی است (سلطانی، ۱۰۵). به همین دلیل فرکلاف دو هدف اصلی‌اش را چنین بیان می‌کند: کمک به تصحیح این کم‌توجهی گسترده نسبت به اهمیت زبان در تولید، حفظ و تغییر روابط اجتماعی قدرت و نیز کمک به افزایش هشیاری نسبت به این‌که چگونه زبان در حاکم شدن بعضی بر بعضی دیگر نقش دارد؛ زیرا که هشیاری اولین قدم به سوی رهایی است (Fairclough, ۱۹۸۹, p).

در واقع، رویکردهای مختلف تحلیل انتقادی گفتمان بر این عقیده‌اند که باید از توصیف زبانی فراتر رفت تا بتوان به تبیین دست یافت و نشان داد که نابرابری‌های اجتماعی در زبان خلق و در زبان منعکس شده‌اند و بتوان به کمک این رویکردها، این نابرابری‌های اجتماعی را کشف، بررسی و تحلیل نموده و سپس شرایط آن را تغییر داد.

زبان در برساختن واقعیت نقش دارد. این بدان معنا نیست که واقعیتی وجود ندارد. معانی و بازنمایی‌ها اموری واقعی‌اند. پدیده‌های فیزیکی نیز وجود دارند، اما صرفاً از طریق گفتمان معنا پیدا می‌کنند. بدین ترتیب، زبان صرفاً مجرای نیست که اطلاعات مربوط به وضعیت روحی و رفتار یا واقعیت‌های مربوط به جهان خارج را از طریق آن با یکدیگر در میان بگذاریم؛ به عکس زبان "دستگاهی" است که خلق می‌کند و در نتیجه جهان اجتماعی را می‌سازد. در عین حال هویت‌های اجتماعی و روابط اجتماعی را نیز به وجود

می‌آورد. بدین معنا که تغییر گفتمان وسیله‌ای است برای تغییر جهان. کشمکش در سطح گفتمان موجب تغییر و نیز بازتولید واقعیت اجتماعی می‌شود (یورگنسن، ۳۰). پس ما عمده‌تاً محصول شیوه سخن‌گویی خویش هستیم. بدین معنا که زبان نه تنها واقعیت اجتماعی را منعکس می‌کند بلکه جهان‌بینی و خودیابی ما را نیز رقم می‌زند. در زمینه تأثیر زبان بر جهان‌بینی کافی است به یاد آوریم که هر گاه لفظ قاضی را می‌شنویم، آن را با جنس مذکر تداعی می‌کنیم ولی جنس مؤنث را از لفظ پرستار جدا نمی‌دانیم. بنابراین شناخت نقش زبان در ایجاد و استمرار روابط اجتماعی و از جمله روابط جنسیتی، منوط به بررفتن از خود زبان و ورود به فرایندهای اجتماعی پیچیده‌تری است که زبان در قالب آنها به ایفای نقش می‌پردازد.

برای شناخت نسبت زبان با جنسیت، ابتدا باید میان جنسیت و جنس تمایز نهاد. جنس به تمایزات و کارکردهای زیستی کالبد‌های مرد و زن ناظر است؛ اما جنسیت علی‌رغم این خصائص فیزیولوژیک، سازه‌ای اجتماعی - فرهنگی است که نقش و پایگاه زن و مرد بودن را تعیین می‌کند. چون مردانگی و زنانگی آموختنی و انتقال‌پذیر است؛ لذا این ویژگی‌ها بر حسب زمان و مکان یعنی از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر یا از نسلی به نسل دیگر تمایز می‌جوید. پس نه تنها رفتار اجتماعی مردان و زنان بر حسب اهداف و منافع گروهی و اجتماعی از وضعیتی به وضعیت دیگر فرق می‌کند؛ بلکه آنها به نحو فعال همین خصائص جنسیتی را بازتولید می‌نمایند (محمودی اصل، ۱۳۸۸، ۱۷-۱۵).

تا پیش از این فرض می‌شد که هویت‌های زنانه و مردانه از دوران کودکی تثبیت می‌گردد و زبان نیز بر این مبنا برای بیان خواسته‌های جنس - جنسیتی به کار می‌آید. با وجود این طرح تعامل هویت و وضعیت اجتماعی، زبان را به عنوان عملی اجتماعی معرفی کرد و ریشه‌ی نگاه متمایز به زنان و مردان را در قالب زبان پی گرفت. این بدین معنا بود که زبان اینک نه نظامی بسته با قواعدی درونی؛ بلکه موجودیتی پویا و متأثر از عوامل اجتماعی بیرونی با کاربردی متغیر از سوی گویندگان و نویسندگان واقعی می‌نمود (همان، ۱۲).

ب) سوژه^۱

رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و همچنین نظریه لاکلا و موف، نگرش سنتی به فرد به عنوان یک سوژه مختار را نمی‌پذیرند. انسان آزاد خود مختار و صاحب اراده‌ای که در عصر روشنگری در فلسفه‌های عقل‌گرای دکارت و نگرش فردگرایانه‌ی لاک به دنیا آمده بود، بعدها توسط گرامشی، مارکس، لکان و آلتوسر به تدریج محو شد. سوژه کنونی نه تنها خودمختاری‌اش را از دست داده است، بلکه متفکران پسا ساختارگرایی کنونی معتقدند که جنبه‌های اجتماعی و حتی فردی شخصیتش نیز برساخته تأثیرات ایدئولوژیک و روابط قدرت است. (سلطانی، ۸۷). فهم لاکلا و موف از هویت و سوژه را می‌توان چنین بیان کرد: سوژه، همواره "تکه تکه"^۲ است و هیچگاه "خودش" را بازنمی‌یابد. او هویت خود را از طریق "بازنمایی" در یک گفتمان و انتساب

1. The subject

2. fragmented

به یک موقعیت گفتمانی درمی‌یابد. سوژه ساخت ناقصی است که همواره تلاش می‌کند به یک کل تبدیل شود. نظریه سوژه با نوزادی آغاز می‌شود که از محدودیت‌هایش بی‌اطلاع است. به تدریج از مادر فاصله می‌گیرد. وقتی وارد اجتماع می‌شود هویت‌های متفاوتی از طریق گفتمان به او عطا می‌شود. او این هویت‌های خارجی را درونی می‌کند و با تصویری که از نوزادی در حافظه دارد تطبیق می‌دهد؛ ولی درمی‌یابد که این دو با هم سازگار نیستند. در واقع او نیرویی است که همواره در میان گفتمان‌ها به دنبال خودش است (پورگنسن، ۸۱). "سوژه" نه یک سوژه خودمختار، بلکه [سوژه‌ای است] که تعارض و تناقضی میان خود و هویت‌هایی که از سوی گفتمان‌ها به او تحمیل می‌شود احساس می‌کند. وجود این غیر بیرونی یا همان موقعیت‌های سوژه ضروری است، زیرا که همین مرجع هویت‌یابی اوست (سلطانی، ۱۱۰).

سوژه از نظامی نمادین نشأت می‌گیرد که واقع را در زبان و قانون پدری تجربه می‌کند؛ ولی از نشانه‌های خیالی نیز بی‌بهره نمی‌ماند. نماد و نشانه، وجه جنس - جنسیتی می‌گیرند و در حالی که در حوزه نماد "من، دیگری است" (Lacan, ۱۹۷۷, ۲۳)، اما در قلمرو نشانه، مبین سرک‌کشیدن ضمیر ناخودآگاه در ضمیر خودآگاه است. از این لحاظ بدان روی زن وجود ندارد که در نظم نمادین فقط مرد را نمایندگاری می‌کند (محمدی اصل، ۱۳۹۴، ۲۰۹). از جنبه اجتماعی، تأکید لکان بر عدم وجود دالّ زن یا دالّ برای زن بی‌تردید به این واقعیت ربط دارد که جایگاه زن در فرهنگ ما یا خود به خود از جانب مردی که زن او را به منزله‌ی شریک خود برمی‌گزیند تعریف می‌شود؛ یا تعریف آن با دشواری فراوان روبروست. به عبارت دیگر جستجوی شیوه‌ی دیگری که زن از آن طریق خودش را تعریف کند طولانی و آکنده از موانع است (بروس، ۱۳۹۷، ۲۳۳). به نظر فوکو نیز سوژه‌ها در گفتمان خلق می‌شوند. او می‌گوید که گفتمان بسط با شکوه تجلیات سوژه‌ای نیست که می‌اندیشد، می‌داند و سخن می‌گوید؛ به تعبیری سوژه مرکززدایی شده است (Foucault, ۱۹۷۲, ۵۵).

ج) دالّ سیال^۲ (دالّ ارشد)

در این نظریه اصطلاح دالّ سیار یا "دالّ ارشد"ی نیز وجود دارد که می‌توان آن را معادل نقطه‌ی مرکزی هویت‌یابی دانست. مثلاً "مرد" نمونه‌ای از یک دالّ برتر است و گفتمان‌های مختلف محتواهای متفاوتی به این دالّ می‌بخشند. این کار به کمک به هم پیوند دادن دال‌ها در زنجیره‌های هم‌ارزی صورت می‌گیرد که هویت را بر اساس نسبتش با دیگران ایجاد می‌کند. ساخت گفتمانی "مرد" نشان می‌دهد که "مرد" با چه چیزهایی هم‌ارز و برابر است و با چه چیزهایی تفاوت دارد. برای مثال یکی از گفتمان‌های شایع، "مرد" را هم‌ارز با "قدرت" و "عقل" (و بسیاری چیزهای دیگر) می‌داند و آن را در مقابل زن (منفعل و صبر و تحمل)

1. decentred

2. Floating signifier

قرار می‌دهد. به این ترتیب گفتمان مورد نظر دستورالعمل‌های رفتاری در اختیار کسانی که مرد یا زن شناخته می‌شوند می‌گذارد و آنها نیز برای این که مرد یا زن (واقعی) به‌شمار بیایند از این دستورالعمل رفتاری پیروی می‌کنند (یورگنسن، ۸۲).

این گفتمان‌ها با تشکیل زنجیره‌های هم‌ارزی^۱ که در تقابل با زنجیره‌های دیگر قرار می‌گیرند، هویت را به‌طور "رابطه‌ای" شکل می‌دهند. هویت‌ها همانند گفتمان‌ها تغییر پذیرند. سوژه خردشده^۲ و بی‌مرکز^۳ و همواره در حالت بیش‌تعیین‌شدگی^۴ است؛ زیرا گفتمان‌ها همیشه محتمل و مشروطند و ثبات ندارند (سلطانی، ۹۱-۹۰). هویت جمعی نیز دقیقاً همانند هویت سوژه حاصل می‌شود. در این‌جا غیریت‌سازی اجتماعی نیز اهمیت می‌یابد. هر گفتمانی ضرورتاً در کردارهای نهادهای اجتماعی و توسط سوژه نمایان شده است. به نظر می‌رسد مرز میان هویت گفتمان‌ها، نهادها و سوژه‌ها نامشخص باشد.

ذهنیت سوژه‌ها در موقعیت‌های سوژگی گفتمان‌ها تحت تأثیر گفتمان به گونه‌ای عمل می‌کند که در راستای دو قطب "ما" و "آنها" سامان می‌گیرد و قطب مثبت متن همواره به "ما" برمی‌گردد و قطب منفی متن به "آنها". این دوگانگی به صورت برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در کردار و رفتار سوژه نمایان می‌شود. بنابراین هویت‌یابی به واسطه‌ی غیریت‌سازی و غیریت‌ها به کمک برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شکل می‌گیرند. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است و دارای دو چهره^۵ نرم‌افزاری و سخت‌افزاری است که بیانگر نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای قدرت‌اند. برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌های نرم‌افزاری در قالب زبان و برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌های سخت‌افزاری به صورت‌های مختلفی چون توقیف، حبس و مانند آنها نمود پیدا می‌کند (همان، ۱۱۴-۱۱۲).

در کتاب سیاست ارسطو که دربردارنده نظرات او در مورد زنان است، به‌طور مشخص گفتمانی ملاحظه می‌شود که سعی در به حاشیه راندن زنان و برتر دانستن گفتمان مردسالار دارد. او در کتاب خود، انسان‌ها را به دو دسته آزاد و بنده تقسیم می‌کند که خدایگان حق دارند بر بندگان فرمانروایی کنند، او بندگان را جزئی از دارایی خدایگان می‌شمارد و وظایف آنها را منحصر در این می‌داند که خواسته‌های خدایگان را برآورده کنند. در این تقسیم‌بندی، او زنان را جزو بندگان محسوب کرده است و ادعا می‌کند که این بنده بودن به‌طور طبیعی به او داده شده است. از نظر او در اجتماعی که پس از ازدواج زن و مرد درست می‌شود نیز همان معیارهای فرمانروا و فرمانبر بودن حاکم است؛ چون مرد نیروی هوش بیشتری دارد و طبعاً باید فرمانروا باشد و زن هم

1. Chain of equivalent.
2. Changeable
3. Shattered
4. Centerless
5. Over determined

فقط با کار بدنی می‌تواند به دیگران سودی برساند و طبعاً بنده است (ارسطو، ۱۳۲۷، ۲).

ارسطو با ذکر تفاوت میان روان و تن، روان را دارای ارزش بالاتری می‌داند؛ چرا که روان فرمان می‌دهد و تن از آن فرمانبری می‌کند. با ذکر این مثال او می‌خواهد بگوید طبیعت و مصلحت هر دو حکم می‌کنند که چنین باشد. او سپس در ادامه این مطلب، رابطه زن با مرد را رابطه زیردست با زبردست و فرمانبر با فرمانروا می‌داند که از نظر او، آن هم به حکم طبیعت و مصلحت است. نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیرد این است که "همه آدمزادگان با یکدیگر به همان اندازه فرق دارند که تن با روان فرق دارد یا انسان با حیوان. سپس می‌گوید:

«چنین است حال همه کسانی که وظیفه‌ای جز کار بدنی ندارند و جز از کار بدنی، سودی بهتر به مردمان نرسانند. این گونه افراد طبعاً بنده‌اند؛ و صلاح ایشان همچون دیگر چیزهای فرمان‌پذیری که برشمرديم در فرمان بردن است» (همان، ۱۲-۱۱).

در این متن، "دال ارشد"، "مرد" است. ساخت گفتمانی مرد در گفتمان‌های ارسطو، هم‌ارز با آزاد، فرمانروا، عقل، و روان است و آن را در مقابل ساخت گفتمانی زن قرار می‌دهد که هم‌ارز با بنده، فرمانبردار و دارای عقل ضعیف و تن فرض کرده است. همین ساخت گفتمانی در اخلاق ناصری تکرار می‌شود، در نظرات خواجه نصیرالدین طوسی (۶۵۳-۵۷۹) که یک ارسطویی مسلک است، با وجود فاصله زمانی نزدیک به هزار سال، همین دیدگاه نمایان می‌شود؛ یعنی زن و مرد را با همین ویژگی‌ها در مقابل یکدیگر می‌بینیم. او در کتاب اخلاق ناصری مقام و شخصیت زن را فقط در پرورش فرزندان و اطاعت از همسر می‌داند. در این کتاب که ردپای دیدگاه یونانی و به خصوص ارسطویی کاملاً نمودار است، با تفکیک حقوق پدران و مادران نسبت به فرزندان و ذکر دلایل آن، حقوق پدران را در مسائل روحانی و جسمانی و حقوق مادران را در تأمین مایحتاج دنیوی ذکر کرده است. وی معتقد است که زن بیشتر در خلق جسمانی - مادی فرزند دخالت دارد؛ اما پدر در دو بُعد جسمی و روحی او تأثیرگذار است (طوسی، ۱۳۷۳، ۲۳۸-۲۳۷).

جدای از برتری اخلاقی مرد بر زن در اندیشه‌ی خواجه نصیر، نگاه ولایی مرد بر زن در تفکر او چنان نقشی دارد که این امکان را به مرد می‌دهد که زن را از حضور در اجتماع باز دارد؛ تا به حدی که او را از نظر افکندن بر اجانب و شنیدن حکایت مردان باز دارد، چرا که در این صورت مفسد عظیمی ایجاد می‌شود. در واقع از نظر خواجه نصیر، زن، جز بودن در چارچوب خانه و پرورش فرزندان وظیفه‌ی ذاتی دیگری ندارد. حضور او در اجتماع باعث فساد می‌شود. او برای نقش اجتماعی زن در جامعه ارزشی قائل نشده و نقش او را در وظایف مادری و همسری خلاصه می‌کند که این معلول نگاه جنسیتی او به زن و برتر دانستن مرد در استعدادها و امکانات شخصیتی، ادراکی، جسمانی و روحی روانی اوست.

خواجه نصیر بزرگترین مشکل زنان را ناتوانی در تصمیم‌گیری می‌داند و آن را ناشی از ضعف عقل آنان

می‌داند. به همین دلیل به مردان یادآوری می‌کند که زنی را اختیار کنند که فساد از او برنخیزد. او به مردان تأکید می‌کند تا زنان را چنان به کارهای خانه مشغول دارند که فرصت انجام امور دیگر را نداشته باشند؛ زیرا به گفته خواجه اگر زن از کارهای منزل و تربیت فرزندان فراغت یابد، به سراغ اموری خواهد رفت که به خانواده آسیب می‌رساند. توصیه جلدی او در مورد اداره کردن زنان آن است که از مشورت کردن با آنان در مورد مصالح کلی باید اجتناب شود و همه اسرار مال و ثروت مرد به او منتقل نشود و از محبت بیش از حد به آنان خودداری شود. او حکمت این نوع برخورد با زنان را معلول نقصان تمیز زنان و ضعف رأی آنان می‌داند.

ابزارهایی که خواجه نصیر در تدبیر منزل پیشنهاد می‌کند عبارتند از: ترغیب و ترهیب (ترساندن)، وعده و وعید و زجر (راندن)، تکلیف و رفق (نرمی)، مناقشت (سخنگیری)، و لطف و عنف (خشونت). در رفتار با همسر نیز پیشنهاد می‌کند از سیاست "هیبت"، "کرامت" و "شغل خاطر" استفاده کند. "هیبت" از نظر او آن است که مرد خودش را به گونه‌ای در چشم زن "مهیب" دارد تا او در پیروی از اوامر و نواهی او اهمال جایز نشمرد. حتی کرامت طبق تعریف او آن است که زن را با چیزهایی که موجب محبت است بزرگ دارد تا زن نیز برای پرهیز از زوال آن نعمت‌ها در امور خانه و فرمانبرداری مرد نهایت تلاش را مجموعه‌ای بدهد. "شغل خاطر" نیز در نظر او آن است که زن را همواره به امور خانه مشغول کند؛ زیرا به گمان مؤلف، اگر زن از انجام کارهای خانه فارغ شود به کارهای غیر ضروری مشغول خواهد شد (طوسی، ۲۱۹-۲۱۸).

به این ترتیب گفتمان‌های مورد اشاره با ایجاد زنجیره هم‌ارزی که به واسطه آن افراد خود را شناسایی می‌کنند شیوه‌های رفتار کردن را برای آنها فراهم می‌آورد. یعنی به مردان می‌آموزد که به عنوان یک مرد چه رفتاری باید داشته باشند و زنان نیز به تبع آن خود را با چنین ویژگی‌هایی می‌شناسند که به آنان نسبت داده می‌شود. ارسطو در یک گفتمان برجسته‌سازی سعی دارد به صورت‌های گوناگون مرد را آزاد بخواند و بگوید زن بنده و مطیع اوست و می‌تواند با او همانند دارایی خود رفتار کند. در مقابل، در گفتمان حاشیه‌ران ارسطو، ارزش و اهمیت زن کمتر و پایین‌تر از مرد است؛ زیرا زن را به تن تشبیه می‌کند و می‌گوید باید از روان (مرد) فرمانبرداری کند. این گفتمان با تشکیل "زنجیره‌های هم‌ارزی" که به مرد نسبت داده است در تقابلی با زنجیره‌ای قرار می‌گیرد که در واقع هویت زن را به‌طور "رابطه‌ای" شکل می‌دهد. همان هویتی که ارسطو با به‌کار بردن کلمات "طبیعت" و "مصلحت" کوشش می‌کند طی آن خاطر نشان کند که رابطه زن و مرد رابطه زیردست و زبردست و فرمانروا و فرمانبردار است.

گفتمان حاشیه‌ران ارسطو در این جمله به اوج خود می‌رسد که وظیفه بندگان را همانند کار حیواناتی می‌داند که فقط برای سود رساندن به انسان‌ها آفریده شده‌اند. او می‌گوید: کاری که از بنده برمی‌آید با موردی که از دام برمی‌خیزد چندان متفاوت نیست؛ زیرا هر دو دارنده‌ی خویش را در برآوردن نیازهای روزانه خود یاری می‌کنند (ارسطو، ۱۰). در ادامه، انتقال سنت‌های فکری تبعیض‌آمیز فیلسوفان، مشابه این دیدگاه را در

سخنان ملاصدرا (۱۰۵۰-۹۷۹) می‌بینیم.

او در کتاب اسفار در تفسیر کلمه‌ی "دابه" پس از آنکه انواع حیوانات گوناگون را نام می‌برد و دلیل منفعت داشتن هر یک را ذکر می‌کند، با دیدی تبعیض‌آمیز، زنان را نیز جزو این گروه ذکر می‌کند که تنها برای بهره‌بردن مردان آفریده شده‌اند (ملاصدرا، بی‌تا، ۷، ۱۳۶). هر چند که برخی سعی کرده‌اند او را از داشتن چنین دیدگاهی مبرا بدانند، اما شاهد بر این نظر او، شرح تفسیرگونه‌ای است که شاگردش ملاهادی سبزواری بر این بخش از سخنان ملاصدرا نگاشته است. او در این مورد می‌نویسد: در قرار دادن آنان (زنان) در سلک حیوانات اشاره لطفی است به این‌که زنان به دلیل نقصان عقلشان و ناتوانی در ادراک جزئیات و تمایزشان به زیور و زینت‌های دنیا، نزدیک است که به حیوانات بی‌زبان ملحق باشند (همان). اما واقعیت این است که این سخن تداوم همان گفتمان حاشیه‌ران، تبعیض‌آمیز و مردسالاری است که در طول قرن‌ها بر فرهنگ ما سایه افکنده است.^۱

۲. تحلیل مطلب با استفاده از نظرات تحلیل گفتمان

زن به‌عنوان "سوژه" لکان وقتی وارد اجتماع می‌شود و هویت‌های متفاوتی از طریق گفتمان به او عطا می‌شود، بنا به گفته لکان همواره در میان گفتمان‌های مختلف "در پی یافتن خودش" است. او هویت خود را از طریق "بازنمایی" در یک گفتمان و انتساب به یک موقعیت گفتمانی درمی‌یابد. دالّ برتری که در نظرات ارسطو و ملاصدرا و خواجه نصیر خود را با واژه‌های "فرمانبردار" و "ولی" نشان می‌دهد، هویت او را نیز تعیین می‌کند. در واقع مفصل‌بندی این گفتمان به شکلی صورت می‌گیرد که او نقطه مقابل فرمانبردار و ولی می‌شود و این ساخت گفتمانی زنجیره‌وار به قوانین مدنی نیز راه پیدا می‌کنند و طبق تفاسیر و تعبیر مقلدان‌های که از این نظریه‌ها صورت می‌گیرد برتری عقلی مرد نسبت به زن مفروض گرفته می‌شود.

این نظریه‌ها به مرور زمان به جزء لاینفک فرهنگ تبدیل می‌شود و عامل بسیاری از ظلم‌ها و تبعیض‌هایی می‌گردد که در حق زنان صورت می‌گیرد. در موضوع این متون، حاشیه‌رانی‌ها و برجسته‌سازی‌ها بیشتر خود را در قالب جملات و کلماتی نشان می‌دهند که جنبه ارزش‌گذاری دارند و مرد را بر زن برتری می‌دهند؛ مانند نظر ارسطو که می‌گوید: طبیعت خواسته است تا بدن‌های آزادگان و بردگان را از یکدیگر متفاوت سازد.

۱۱. برخی می‌گویند شخصیت‌های مطرح در این مقاله خود تحت تأثیر شرایط حاکم بر زمانه خود بوده‌اند و بنابراین شاید نقدی بر آنان وارد نباشد. اما باید توجه داشت که بیان کردن این مطلب به هیچ عنوان از وجه مختار و صاحب اراده بودن این شخصیت‌ها نمی‌کاهد؛ زیرا اساساً گفته می‌شود کار فیلسوف گره‌گشایی (یا حداقل پرداختن و کنکاش) از مسائلی است که انسان به نوعی به آن دچار است، مانند بی‌عدالتی و نابرابری. اینکه شخصیت‌های مورد نظر در حوزه تبعیضات جنسی نه تنها گره‌گشایی نکرده‌اند بلکه بر شدت این امر افزوده‌اند، مطلب مورد ادعای این مقاله است. در نمونه‌ای قابل توجه، می‌توان عصر حافظ را ذکر کرد که مملو از ریا و سالوس و فریب است. حافظ نیز می‌توانست شعرهایش را به همان سمت و سو هدایت کند؛ اما همین مقاومت او در برابر نادرستی‌ها و حتی عکس‌العمل‌هاست که او را از بسیاری از هم‌عصرانش متمایز می‌کند. به طور کلی وظیفه بزرگان فرهنگی هر قومی تشخیص سره از ناسره و رواج دادن فرهنگ درست در جامعه و مقاومت در برابر فرهنگ نادرست است. اگر بنا باشد آنان در مقابل فرهنگ غلط کرنش کنند و حتی زنجیره انتقال آن فرهنگ باشند، پس با مردم عادی که نمی‌توانند مسائل را تحلیل کنند چه تفاوتی خواهند داشت؟ و اساساً کار فرهنگ‌سازی به کجا خواهد کشید؟

بدن‌های بردگان را برای برگذاری وظایف پست زندگی نیرومند ساخته است اما بدن‌های آزادگان را اگر چه برای این گونه پیشه‌ها ناتوان ساخته، [در عوض] شایسته‌ی زندگی اجتماعی آفریده است (ارسطو، ۱۲). در عبارات خواجه نصیر نیز این دیدگاه حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی نمود دارد، از جمله وقتی زن را فقط در بعد جسمانی و مادی فرزند دخیل می‌داند؛ اما مرد را هم در بعد جسمی و هم روحی. نیز وقتی می‌گوید: اگر زن از کارهای خانه و تربیت فرزندان فراغت پیدا کند، به سراغ کارهایی می‌رود که به خانه و خانواده آسیب می‌رساند، نشانه آن است که زن در نظر او موجود به حاشیه‌رانده شده‌ای است که نباید در اجتماع حضور پیدا کند؛ چون باعث فساد می‌شود. [البته یک سؤال اساسی اینجا مطرح می‌شود که چه دلیلی است که اگر مرد در اجتماع حضور یابد باعث فساد نمی‌شود و تنها زن عنصر فساد معرفی می‌شود؟ این استدلال‌ها و نتیجه‌گیری‌ها بر چه مبنایی است؟].

در مورد روند حاشیه‌سازی و برجسته‌سازی، رسانه‌های عمومی به‌طور عام، فتوای فقها و قوانین مصوّب پیرامون حقوق زن از مهم‌ترین عرصه‌های نزاع گفتمان‌ها برای تثبیت معنا هستند. چون در این مقاله صرف تأثیر گفتمان فیلسوفان در نابرابری جنسیتی مورد نظر است، فرصتی برای پرداختن به اشکالات منطقی ارسطو در اینجا نیست (از جهت قید "طبیعی بودن" که برای برده بودن زن بیان کرده، نحوه‌ی استدلال کردن و نحوه نتیجه‌گیری‌هایش در مورد رابطه تن و روح و تشبیه کردن آن به زن و مرد و سایر اشکالات).

یکی از مواردی که در تحلیل متن از نظر فرکلاف مدنظر است، کنترل تعامل - رابطه‌ای میان گویندگان است؛ از جمله این مسئله که چه کسی موضوع گفت‌وگو را تعیین می‌کند. در هر سه گفتمان مورد نظر در این جا یک "مرد" موضوع گفتمان را تعیین می‌کند و این در حالی است که موضوع بحث در مورد زنان است. با توجه به غیبت زن در این گفتگو مشاهده می‌شود که نوعی قضاوت یک جانبه در حال انجام است. از یک سو هیچ اشاره‌ای به حق زن نمی‌شود و از سوی دیگر هویتی که از زن نشان داده می‌شود موجودی است که تنها برای برآوردن نیازهای دیگران آفریده شده است؛ چه هنگامی که ارسطو او را در ردیف بردگان قرار می‌دهد و چه زمانی که از دید ملاصدرا و خواجه نصیرالدین برای برطرف کردن نیازهای مردان نگاه می‌شود. گویی زن از خود هویت مجزا و ثابتی ندارد و طفیلی وجود مرد است. به عنوان مثال در کتاب اخلاق ناصری مخاطبان کتاب صرفاً مردان‌اند. اگر با نگاهی موشکافانه بنگریم آشکار می‌شود که مؤلف، مخاطب خویش را مرد دانسته و موضوع سخن نیز صرفاً انسان مذکر است. در سراسر کتاب منظور از "انسان" چیزی جز "مرد" نیست تا بدان حد که در کلام او هر جا سخن از اجتماعات انسانی است، زنان در نظر گرفته نشده‌اند و اگر از شهرنشینان، بادیه‌نشینان، صحرانشینان، اصحاب مدینه فاضله یا دیگر گروه‌های انسانی صحبت می‌شود، منظور مردان آن جماعت است.

در جایی هم که نامی از زنان برده می‌شود، شیوه کاربرد زنان به روشنی حکایت از آن دارد که نقش

حاشیه‌ای، درجه دومی و حتی ابزاری آنان کمتر از آن است که جزو جماعت انسانی به‌شمار آیند. خواننده ژرف حتی با این نکته شگفت‌انگیز نیز مواجه می‌شود که در سراسر کتاب منظور از "اولاد" و "فرزند" تنها فرزند پسر است. از این رو اگر مؤلف فصلی را به سیاست و تدبیر اولاد اختصاص داده، تنها به تربیت پسران مربوط است و تنها در یک بند شش سطر به تربیت دختران اشاره کرده است؛ که یکی از موارد مورد اشاره‌ی او در تربیت دختران این است که باید آنها را از خواندن و نوشتن منع کرد (رجب‌زاده، ۱۳۷۶، ۴۸).

در نظریه فرکلاف در تحلیل متن در مبحث مربوط به گرامر، دو عنصر تعدی^۱ و تقید^۲ وجود دارد که تحلیل تقید بر میزان علاقه‌مندی یا وابستگی گوینده به جمله‌اش متمرکز است. میزان تقید انتخاب‌شده پیامدهایی برای برساختن گفتمانی روابط اجتماعی، دانش و نظام‌های معنایی به همراه دارد. یکی از انواع تقید، حقیقت است که گوینده خود را به طور کامل به گفته‌اش متعهد و مقید می‌سازد (یورگنسن، ۱۴۵). عبارت ارسطو که می‌گوید "زنان به طور طبیعی برده آفریده شده‌اند" نوعی ادعای معرفتی را در قالب حقیقت مطرح کرده است؛ در حالی که قید "طبیعی بودن" که از طرف او مطرح شده است بسیار محل گفتگو است و او حتی در آثارش برای آن دلیلی ارائه نکرده است. در واقع، تا زمانی که شرایط برابری برای زن و مرد در جامعه وجود ندارد، کسی نمی‌تواند ادعا کند که اختلاف زنان با مردان طبیعی است، زمانی تفاوت برای دو جنسیت طبیعی است که آنها به طور آزاد از امکانات و فرصت‌ها در جهت پرورش و رشد فکری و توانایی‌های خود برخوردار باشند (میشل، ۱۳۷۲، ۳۰۵). همچنین جمله‌ی خواجه نصیرالدین که می‌گوید: «زنان فقط در بعد جسمانی فرزند دخالت دارند» نیز نوعی ادعایی معرفتی در همین سطح محسوب می‌شود.

مطلب دیگری نیز در تحلیل از جنبه گرامر متن برای تحقیق قابل توجه است و آن تحلیل تعدی است. در این تحلیل کانون توجه‌مان بر نحوه پیوند (یا عدم پیوند) میان رخدادها و فرایندها با سوژه و ابژه‌هاست و به خصوص پیامدهای ایدئولوژیکی که شکل‌های مختلف تعدی به همراه دارد (یورگنسن، ۱۴۴). فرکلاف در مورد این که چه سطوحی از زبان و گفتمان ممکن است دارای بار ایدئولوژیک شوند می‌گوید: هم معانی واژگانی و هم پیش‌فرض‌ها، اشاره‌های ضمنی، استعاره‌ها و انسجام که همگی جنبه‌هایی از معنا هستند، در این امر مهم هستند (فرکلاف، ۹۸). طبق این سخن و با توجه به واژگان به‌کار رفته در این سه متن، واژگان برده، فرمانبر، مطیع، منفعل و موجود خدمتگزار (اشاره‌ای ضمنی به سخن ملاصدرا در متن) همگی بار ایدئولوژیک دارند.

پیش‌فرض‌های این سه متن این بوده است که زن موجودی دست و پا بسته است و اراده‌ی آزادی از خویش ندارد. پیامدهای ایدئولوژیکی این پیش‌فرض‌ها به صورت اعمال اجتماعی در جامعه ظهور و بروز پیدا

1. Transivity

2. Modality

می‌کند، هم‌چنان‌که تاکنون نیز این پیامدها پابرجاست؛ از جمله: دورماندن زنان از حوزه فرهنگ، دانش و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی، افزایش نابرابری‌ها و تبعیضات جنسی در امر آموزش، در کسب مشاغل مختلف، ایجاد قوانین سخت و نابرابرانه برای زنان در مقابل مردان و غیره.^۱ این در واقع همان تبعیض پنهان است که به دختران فقط یک الگوی هویت‌یابی ارائه می‌شود که همان تشکیل خانواده است؛ اما پسران از حق انتخاب گسترده‌تری برخوردار می‌شوند. رفتارهای والدینی که [خواه ناخواه تحت تأثیر فرهنگ تبعیض‌آمیز قرار می‌گیرند] به پسرها می‌فهماند که آنان جنس مسلط و برترند و به دختران نشان می‌دهد که به جنس ضعیف و فرودست تعلق دارند (میشل، ۱۳۷۶، ۳۰).

فرکلاف می‌گوید که گفتمان‌های مختلف از انواع مختلف تقید استفاده می‌کنند (Fairclough, ۱۹۹۲: ۱۶۰ff). برای مثال رسانه‌های جمعی تفسیرهای خود را به گونه‌ای مطرح می‌کنند که گویی امر واقع‌اند. بخشی از توفیق آنها در این امر ناشی از به‌کارگیری تقیدهای مطلق و بی‌قید و شرط و بخشی نیز مرهون استفاده از تقیدهای عینی به جای تقیدهای ذهنی است (برای مثال، گفتن "این کار خطرناکی است" به جای گفتن "به نظر ما، این کار خطرناکی است"). استفاده رسانه‌ها از تقیدهای مطلق و عینی هم نشانگر اقتدار آنها و هم تقویت‌کننده اقتدارشان است (یورگنسن، ۱۴۶). این مطلب در مورد مسائل مربوط به زنان به صورت مشخص و عینی قابل مشاهده است. هنگامی که نظری حول موضوع زنان داده می‌شود به جای این‌که گفته شود، این نظر یک مرجع خاص یا مشخص است و حکمی کلی نیست به صورت مطلق بیان می‌شود. همین شیوه‌ی بیان، باعث می‌شود به صورت امری واقع به نظر برسد. در تحلیل به مثابه عمل اجتماعی نیز که به بررسی رابطه عمل گفتمانی و نظم گفتمانی می‌پردازد، کاملاً مشهود است که گفتمان به شبکه‌ای از گفتمان‌های تبعیض‌آمیز و مردسالار تعلق دارد که در آن به شکل ناعادلانه‌ای یک‌جانبه، یک‌سونگر است و اساساً نمی‌توان در آن جز تک‌صدایی مردانه، گفتمان دیگری مشاهده کرد و در نهایت این‌که در حیطه عمل گفتمانی، این گفتمان‌ها روابط نابرابر قدرت در جامعه را پنهان و تقویت می‌کنند و هیچ‌گونه بازنمایی از واقعیت و روابط اجتماعی به صورت نو ندارند و مناسبات قدرت را به چالش نمی‌کشند؛ چرا که همه آنان یک‌سویه قضاوت کرده و فقط از زبان مردان و در گفتمانی مردسالار به ارائه نظر پرداخته‌اند و مفاهیم را آن گونه جلوه داده‌اند که به قول گرامشی به صورت عقل سلیم درآمده است. به واقع قضاوت‌هایی که مرد را چنان معرفی می‌کند که گویی در برابر زن و فرزندان همیشه نقش رئیس و شخص برتر را دارد. این نوع

۱۱. لازم به ذکر است که گرچه تلاش‌هایی برای ایجاد گفتمان‌های جدید و بهبود وضعیت زنان هم در سنت مسیحیت و هم اسلام صورت گرفته است، اما به دلیل پویا نبودن این گفتمان‌ها و مقطعی بودن ادامه پیدا نکرده است. در واقع وقتی از گفتمان سخن به میان می‌آید منظور فرایند دو طرفه‌ای است که گوینده و شنونده‌ای دارد. اما گفتمان‌های موجود در تاریخ و فرهنگ و قوانین ما، همیشه از زبان مردان و از زاویه دید آنان بوده است و فرصتی به طرف غایب گفتمان که همان زنان باشند داده نشده است. در نتیجه تلاش‌های همان گروه اندک برای ایجاد گفتمان جدید نیز به نتیجه‌ای نرسیده است.

قضاوت‌ها کلیشه‌ای است و مبتنی بر تبعیض جنسی، زیرا در بسیاری از خانواده‌ها زن و مرد به طور مشترک در امور خانوادگی تصمیم‌گیری می‌کنند. تأثیر این کلیشه‌های جنسیتی در دختران بیشتر است، چون آنان در این کلیشه‌ها به صورت جنس ضعیف مطرح می‌شوند و نه انسان‌هایی برخوردار از حقوق کامل. در نتیجه از پیشرفت در جامعه باز می‌مانند و نمی‌توانند تمام توانایی‌های (معنوی، عاطفی و ارادی) انسانی خود را شکوفا کنند.

پیش از جمع‌بندی مطلب ذکر نکاتی ضروری است؛ اول این‌که تفاوت‌های بارز طبیعی همچون قدرت جسمی برای مردان و قدرت عاطفی برای زنان، به جای آن‌که به‌عنوان "خصیصه" مورد توجه قرار بگیرند در طول تاریخ و عرض جغرافیا جلوه‌های امتیاز به خود گرفته و برتری اجتماعی برای مردان را فراهم کرده‌اند؛ برتری‌ای که به صورت عادات اجتماعی و آداب و رسوم درآمده است و فرهنگ تبعیض جنسی از آن‌جا تولد می‌یابد (هاشمی، ۱۳۷۶، ۳۱). دیگر آن‌که هم‌چنان‌که مازلو^۱ روان‌شناس بزرگ سده اخیر می‌گوید، چنان‌چه انسان را در شرایط و امکانات حداقلی نگاه دارند و نیازهای اولیه او را برآورده نکنند، هرگز به خودباوری و خودشکوفایی نخواهد رسید (شولتز، ۱۳۸۸، ۱۷). او می‌گوید: تعدادی نیازهای ذاتی هستند که رفتار هر فرد را فعال کرده و هدایت می‌کنند. این نیازها غریزی هستند؛ یعنی ما مجهز به آنها به دنیا می‌آییم. اما رفتارهایی که ما برای ارضای نیازها به‌کار می‌بریم، نه ذاتی بلکه اکتسابی هستند و بنابراین در معرض تفاوت‌های فراوانی از یک شخص به شخص دیگرند. از ویژگی‌های این نیازهای همگانی، قرار گرفتن آنها در یک ترتیب سلسله مراتب اهمیت است. نیازهای فیزیولوژیکی، نیاز به ایمنی، تعلق و دوست داشتن، نیاز به احترام و خودشکوفایی، که به ترتیب از پایین هرم به بالای هرم در ردیف یکدیگر قرار می‌گیرند. در سلسله مراتب نیازهای مزلو نیازهایی که در پله‌های پایین نردبان انگیزشی هستند، می‌باید قبل از آنهایی که در پله‌های بالای نردبان هستند ارضاء شوند. در واقع نیازهای مراتب بالاتر ظاهر نمی‌شوند، تا زمانی‌که نیازهای پله‌های پایین‌تر حداقل تا حدودی ارضاء شوند. به‌عنوان مثال شخصی که گرسنه است و به خاطر ایمنی خود در وحشت است، نیازی برای تعلق داشتن و عشق احساس نخواهد کرد. [فرد] وقتی احساس امنیت کند به احساس نیاز به تعلق داشتن و عشق خواهد رسید و وقتی این نیازها برآورده شوند اشتیاق به احترام پیدا می‌کند و هنگامی‌که به آن رسید مشتاق خودشکوفایی خواهد شد (همان، ۲۶-۲۵).

با توجه به منطق هرم مازلو، زنان در نظام‌های مردسالارانه در پایین‌ترین سطح هرم نگه داشته شده‌اند تا به‌طور طبیعی نتوانند فکر و توان خود را برای خودشکوفایی خویش مجموعه‌ای گیرند (عظیمی نژادان، ۱۳۸۳، ۱۸-۱۷). به گفته جان استوارت میل، تاریخ گذشته که امروز خیلی بهتر فهمیده می‌شود به روشنی آشکار می‌کند که طبیعت انسان‌ها نه تنها واقعیت‌های ثابت و بی‌تغییری نبوده، بلکه حساسیت فوق‌العاده

1. Abraham (Harold) Maslow, 1908-1970.

زیادی هم در مقابل عوامل خارجی از خود بروز می‌دهند. عکس‌العمل‌های آن طبیعت در مقابل حتی عوامل یگانه هم یک نوع و یکنواخت نبوده و تغییرات و تنوعات بسیاری را در برمی‌گیرد (میل، ۱۳۷۷، ۴۰)

نتیجه‌گیری

از آن‌جا که زبان، ابزاری است که ما از طریق آن به فهمی از همه پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی دست می‌یابیم و خارج از حوزه زبان و گفتمان هیچ چیزی قابل فهم نیست، و طبق آن‌چه رویکرد انتقادی گفتمان "فراتر رفتن از توصیف زبانی" و "نشان دادن نابرابری‌های اجتماعی" نام می‌نهد، باید به تحلیل متون و نظرات فیلسوفان، علما و مفسران پرداخت تا بتوان نابرابری‌های اجتماعی در زبان را کشف کرد و برای آن چاره‌ای اندیشید. این مطلب به دلیل این‌که گفتمان کارکرد ایدئولوژیک دارد اهمیت بیشتری می‌یابد. طبق آن‌چه تحلیل انتقادی گفتمان بیان می‌کند، گفتمان شکلی از کردار اجتماعی است که هم جهان را می‌سازد و هم به واسطه کردارهای اجتماعی دیگر ساخته می‌شود و در تشکیل و بازتشکیل ساختارهای اجتماعی سهم است و منعکس‌کننده آنها نیز هست؛ لذا بیش از پیش باید بدان پرداخت.

بررسی ساختار این متون نشان می‌دهد که نظریه‌های فیلسوفان^۱ (ارسطو و خواجه نصیرالدین و ملاصدرا) می‌تواند در ایجاد و گسترش نابرابری‌های جنسیتی تأثیرگذار باشد. چنان‌چه مشاهده شد، خواجه نصیرالدین طوسی به‌عنوان یک فیلسوف ارسطویی نظرات ارسطو را در آثار خویش انعکاس داده و آن را به‌عنوان کتاب اخلاق در اختیار ما قرار داده است. این گفتمان حاشیه‌ران هم‌چون زنجیره‌ای در گفتمان ملاصدرا نیز ظهور پیدا می‌کند و با تفکراتی که بیانگر نگرشی مردسالارانه است در یک متن فلسفی آشکار می‌شود. این موارد به فیلسوفان دیگر نیز قابل تسری است؛ از روسو گرفته تا فیلسوفان دیگری که به نظر می‌رسد به جنبه‌ی تأثیرگذار زبان که می‌تواند - مستقیم یا غیر مستقیم - بر نابرابری‌های جنسیتی تأثیر بگذارد چندان توجهی نداشته‌اند؛ چرا که در عالم واقع، نظرات و اندیشه‌های افراد مشهور و تأثیرگذار است که خود را در قالب تعاریف، قوانین و فرهنگ نشان می‌دهد. زبان در این نابرابری‌های جنسیتی و به حاشیه‌راندن و برجسته کردن افراد یا گروه‌ها به‌عنوان ابزار انتقال مفاهیم و فرهنگ و در یک کلام رسانه است و در نتیجه زبان تنها برای برقراری ارتباط، ادای منظور و مقصود نیست، بلکه تحت تأثیر عوامل و هنجارهای اجتماعی خارج از آن به ابزاری قدرتمند تبدیل شده است که در حفظ، پایداری، انتقال، بازتولید، و شکل‌دهی گفتمان جنسیتی نقش عمده‌ای دارد.

۱۱. ذکر این نکته لازم است که گرچه هر سه فیلسوف طبق مبانی انسان‌شناسی خود انسان را حیوان ناطق خوانده‌اند و بارزترین ویژگی موجود ناطق قوه اختیار و انتخاب است؛ اما هر سه، گفتمانی به کار برده‌اند که کاملاً با این دیدگاه ناسازگار است؛ چون برده، منفعل و ذاتاً خدمتگزار ویژگی موجودی است که هیچگونه اختیاری از خود ندارد. و اینگونه است که گفتمان این سه فیلسوف مبانی انسان‌شناختی آنان را با چالش جدی روبرو کرده است.

منابع

- ارسطو، سیاست، مترجم حمید عنایت، تهران، ۱۳۲۷.
- بروس، فینک، سوژه‌ی لاکانی بین زبان و ژوئیسانس، ترجمه محمد علی جعفری، تهران، ققنوس، ۱۳۹۷.
- دریفوس، هربرت و پل رابینو، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، مترجم حسین بشرویه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
- رجب‌زاده، شهرام، «احول ضعفای عقول»، زنان، سال ششم، شماره ۳۶، ۱۳۷۸.
- سلطانی، علی‌اصغر، زبان، گفتمان، قدرت، تهران، نشرنی، ۱۳۸۴.
- شولتز، دوان، نظریه‌های شخصیت، مترجمیحی سید محمدی، ویرایش، ۱۳۸۸.
- شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمة المتعالیة فی الاسفارالعقلیة الاربعة، الجزء الثاني من السفر الثالث، المطبعة العلمية، بقم، بی تا.
- طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳.
- عظیمی‌نژادان، شبنم، زن، معمار جامعه‌ی مردسالار، تهران، اختران، ۱۳۸۳.
- فرکلاف، نورمن، تحلیل انتقادی گفتمان، مترجمان، فاطمه شایسته‌پیران، شعبان‌علی بهرام پور و دیگران، ویراستاران محمد نبوی و مهران مهاجر، دفتر مطالعات و توسعه‌ی رسانه‌ها، تهران، ۱۳۸۷.
- محمدی اصل، عباس، جنسیت و زبان شناسی اجتماعی، تهران، گل آذین، ۱۳۸۸.
- _____، جنسیت و آگاهی تاریخی، تهران، گل آذین، ۱۳۹۳.
- میشل، آندره، پیکار با تبعیض جنسی، ترجمه محمدجعفر پوینده، نگاه، تهران، ۱۳۷۶.
- _____، جنش اجتماعی زنان، ترجمه هما زنجانی‌زاده، مشهد، نیکا، ۱۳۷۲.
- میل، جان استوارت، کنیزک کردن زنان، مترجم خسرو ریگی، بانو، ۱۳۷۷.
- هاشمی، محمد، «مهم‌ترین مسائل زنان ایران چیست؟» (میزگرد با حضور دکتر محمد هاشمی و دیگران)، زنان، سال ششم شماره ۳۳، ۱۳۷۶.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۹.
- Fairclough, Norman, Language and Power, London: Longman, 1989.
- _____, Discourse and Social Change, Cambridge: Polity Press, 1992.
- Foucault, M., The Archaeology of Knowledge, London: Routledge, 1972.
- Lacan, J. Ecrits: A Selection. London: Tavistock, 1977.
- Laclau, E. and Mouff, C. Hegemony and Social Strategy. Towards a Radical Democratic Politics. London: Verso, 1985.